

کتاب ایوب

درس ۱۲: صبر ایوب

دکتر درک دبلیو. اچ. توماس

خُب، می‌رسیم به درس ۱۲، یعنی آخرین درس کتاب ایوب. ولی اونقدر که در رسالهی یعقوب هستیم، در کتاب ایوب نخواهیم بود. یعقوب باب ۵ و آیهی ۱۱، «صبر ایوب را شنیده‌اید»، یا شاید در بعضی از ترجمه‌ها، «شما درباره‌ی صبر و تحمل ایوب شنیده‌اید و می‌دانید خداوند سرانجام با او چه کرد. زیرا خداوند بی‌نهایت رحیم و مهربان است.» شکیبایی یا صبر ایوب. حالا، بیاید این رو در متن اصلی قرار بدیم. یعقوب از آیهی ۷ تا ۱۲ از لزوم صبر در زمان رنج کشیدن صحبت میکنه. رنج کشیدن بخش زیادی از کتاب یعقوب رو تشکیل میده.

اون از همون باب ۱ و آیهی ۲ شروع میکنه، «ای برادران من، وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید.»، «وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید.»

و حالا، در باب پایانی، اون دوباره از آزمایش‌ها و رنج کشیدن حرف میزنه. به عنوان مثال، در باب ۵ و آیهی ۱۰ میگه، «نمونه‌ی زحمت و صبر»

بنابر این اون به نوعی، کل این استدلال رو دوباره به رنج کشیدن ارجاع میده. کتاب رو با رنج و آزمایش شروع میکنه و خاتمه میده، و با لزوم صبوری و لزوم شکیبایی. یعقوب از طریق مثال زدن، در آیهی ۱۰ به انبیا اشاره میکنه، «که به نام خداوند تکلم نمودند.» انبیا چیزهای زیادی در مورد آزمایش‌ها و رنج می‌دونستند. به مخالفت‌هایی که ارمیا تجربه کرد، فکر کنید.

به داغی که حزقیال تجربه کرد فکر کنید، اینکه اجازه نداشت در مراسم تدفین همسرش شرکت کنه. به مشکلات زناشویی‌ای که هوشع نبی تحمل کرد، فکر کنید، و غیره. انبیا همه چیز رو درباره‌ی آزمایش‌ها و رنج می‌دونستند. ولی مثال اصلی یعقوب که در اینجا از اون نام میبره، ایوب هست، «صبر ایوب را شنیده‌اید» یا «شما درباره‌ی صبر و تحمل ایوب شنیده‌اید.»

منظور یعقوب وقتی درباره‌ی شکیبایی ایوب و یا صبر ایوب صحبت میکنه، چیه؟ حالا، یک حسی وجود داره که از اونجایی که با هم کتاب ایوب رو مطالعه کردیم، ممکنه اینطور نتیجه‌گیری کنیم که ایوب، مرد صبوری نبود. یقیناً لحظاتی در کتاب ایوب وجود داره، مثل باب ۳، وقتی که ایوب به اون تاریکی عظیم فرو میره، واکنش ایوب نسبت به اون سه دوست، یعنی الیفاز، بلداد و صوفر و غیره. و یقیناً زمان‌هایی وجود داشت که به نظر می‌رسید صبر ایوب نسبت به اونها به

سر رسیده، وقتی که اونها رو ملامت کرد، یا وقتی که از اونها تقاضای ترحم کرد و اونها هیچ رحمی نشون ندادند.

فکر می‌کنم حتی زمان‌هایی در کتاب ایوب وجود داره که به نظر میرسه ایوب صبرش رو نسبت به خدا و مشیت خدا هم از دست داده. پس منظور یعقوب از برافراشتن ایوب تا این قله و این معیار صبر و شکیبایی چی هست؟ من فکر می‌کنم منظورش تاکید روی شکیبایی هست، به جای تفکر محدودتر صبر، اونطور که ما بعضی اوقات به کلمه‌ی «صبر» که مورد نظر هست، فکر می‌کنیم. اجازه بدید کلمه‌ی دیگه‌ای استفاده کنم. این کلمه‌ای هست که کاملاً مطابق با کلمه‌ای هست که یعقوب داره استفاده میکنه، یعنی «پایداری».

و بعد اینکه فکر می‌کنم بریتانیایی‌ها میگن «سماجت»، یا اینکه دارم بر عکس میگم. بعد از یک مدت فراموش می‌کنم. «پایداری» و «سماجت». ایوب ادامه میده، این چیزی هست که از ایوب یاد می‌گیرید. حتی در تاریک‌ترین لحظات، حتی در انبوه آرمایش‌ها، حتی وقتی که به نظر می‌رسید که ابرها فرود اومدن و تاریکی همه جا رو فرا گرفته، ایوب همچنان ادامه داد.

اجازه بدید کمی بیشتر توضیح بدم. از کتاب ایوب چه درس‌هایی گرفتیم؟ با استفاده از «صبر ایوب» به عنوان نقطه‌ی شروع کل کتاب ایوب، چه چیزی یاد گرفتیم؟ خب، من فکر می‌کنم اول از همه، ایوب شکیبایی خودش رو در اعتقادش به اقتدار خدا، ابراز کرد. خدا مقتدره. یقیناً زمان‌هایی در کتاب ایوب وجود داره که به نظر میرسه ایوب شروع کرده به زیر سوال بردن محبت خدا، و محبت خدا در مورد خودش به طور خاص، ولی اون هرگز اقتدار خدا رو زیر سوال نمی‌بره. خدا کنترل رو در دست داره.

خدا از ابتدا، انتها رو نظم میده، که می‌تونیم به اون «آموزه‌ی پیش‌دانی» بگیم. چرا چیزها اتفاق می‌افتند؟ چرا چیزها اینطوری هستند، که هستند؟ چون خدا اونها رو ترتیب میده. انگشت خدا به نوعی روی دکمه هست. اتفاق‌ها به خاطر این می‌افتند که خدا فرمان به وقوع اونها میده.

اینطور نیست که بگیم، - و به یاد داشته باشید، به عنوان مثال در اعتقادنامه‌ی وست‌مینستر، پاک‌دینان قرن هفدهم، - اونها فقط الاهیات اصلاح‌گرها رو انعکاس میدن، و اونها فقط الاهیات در واقع الاهیادانان قرون وسطایی رو انعکاس میدن، - اینکه علل اولیه و علل ثانویه وجود دارند. به عنوان مثال، خدا به چیزهای معینی اجازه میده که اتفاق بیفتند، ولی هیچ چیزی بدون فرمان خدا اتفاق نمیفته، هیچ چیز. خدا از هیچ اتفاقی متعجب نمیشه.

می‌دونید؟ خدا اون لحظه‌ی «وای» گفتن رو نداره طوری که انگار اصلاً انتظارش رو نداشته. چیزها اتفاق میفتند چون خدا فرمان به اتفاق افتادن اونها میده، و اراده میکنه که اتفاق بیفتند. و او اراده میکنه که اونها به این شکلی که هستند اتفاق بیفتند، و قبل از اینکه اتفاق بیفتند، اراده به وقوع اونها میکنه. این تنها مبنایی هست که بر اساس اون میتونیم بگیم که خدا همه چیز رو با هم برای خیریت ما به کار می‌گیره، نه فقط چیزهای خوب رو، بلکه همه چیز رو.

بله، فقدان وحشتناک ده فرزند در یک روز. از هم پاشیدن حساب بازنشستگی شما. بازار بورس که سقوط میکنه و همه‌ی پس‌انداز شما از بین میره و ورشکسته میشین. از دست رفتن سلامت شما. و خیلی از مردم میگن، «اگر سلامتی داشته باشید، همه چیز دارید.»

خب، این حقیقت نداره. ولی سلامتی جنبه‌ی مهمی هست و روی همه چیز ما تاثیر می‌گذاره. و وقتی که سلامتی خودتون رو از دست میدین، اغلب اوقات، چیزهای دیگه هم با اون از دست میره. و این سوال که شما از نظر روحانی کجا هستید و غیره.

و بنابراین، یعقوب در اینجا میگه، «صبر ایوب را شنیده‌اید.» ایوب صبوری خودش رو در اعتقادش به اقتدار خدا، حفظ کرد.

در درس قبل به سروده‌ی عالی ویلیام کوپر، اشاره کردیم، «خدا در طُرُقِی پر رمز و راز حرکت می‌کند، تا عجایبش را اجرا کند. او جای پاهایش را در دریا می‌کارد، و بر روی طوفان، سواری می‌کند.» می‌دونید که مشکل کاشتن جای پا در دریا این هست که شما نمی‌تونید اون رو ببینید. مشکل سواری در طوفان این هست که شما نمی‌تونید شخصی که از مقابل میاد رو ببینید. تنها چیزی که می‌بینید، طوفان هست.

عمیق در نَقَب‌هایی فهم‌ناپذیر از چیره‌دستی شکست‌ناپذیر، طرح‌های درخشانش را ارج می‌نهد و اراده‌ی مقتدرش را عملی می‌کند. بی‌ایمانی کورکورانه محکوم به خطاست، و عیب‌جویی اعمال او، بیهوده. خدا، مفسرِ خویش است، و آن را سهل خواهد نمود. و غیره. پس اول از همه، ایوب شکیبایی خودش رو در عقیده به اقتدار خدا، حفظ کرد.

ما به مسئله‌ی «اعتقاد به عدالت خدا» یا همون توجیه خدا در مواجهه با شرّ، اشاره کردیم. در مورد مشکل درد، بحث کردیم، که بحث مرکزی کتاب ایوب هست. ولی هیچ توضیحی در مورد اعتقاد به عدالت خدا و هیچ توضیحی در رابطه با مشکل درد، بدون در نظر گرفتن اقتدار خدا، بسنده نیست. موجب بروز مشکلاتی میشه. موجب بروز برخی سوالات بسیار پیچیده‌ی فلسفی میشه.

به عنوان مثال، کل مسئله‌ی «سازگاری» در فلسفه‌ی جبر و اختیار رو، در بحث مشیت الهی، موجب میشه.

در مورد این اصطلاح تحقیق کنید. مردم هنوز در موردش حرف می‌زنند. وقتی عیسی دوباره بیاد هم، اونها همچنان در موردش حرف می‌زنند، چون اونها همیشه داشتند دربارهی ارتباط بین خیر و شر، اقتدار خدا و وجود شر در جهان، و اینکه چطور میشه که خدا بانی شر نباشه، و چیزهایی از این قبیل، بحث می‌کردند، و اینکه خدا جهانی رو خلق میکنه که گناه در اون امکانپذیر هست.

خب، ایوب شکیبایی خودش نسبت به اقتدار خدا رو حفظ میکنه. دومین چیزی که فکر می‌کنم در ایوب می‌بینیم، شکیبایی اون در ایمان هست. شکیبایی اون در ایمان. وقتی ایوب عصبانی هست، این عصبانیت رو سر کی خالی میکنه؟ خب، مطمئناً سر دوستانش. ولی اون این عصبانیت رو سر خدا هم خالی میکنه.

اون تبدیل به یک بی‌خدا نمیشه. اون با خدا حرف می‌زنه. اون شکایتش رو مطرح میکنه، استدلالش رو مطرح میکنه، دادخواستش رو مطرح میکنه، و وقتی برای خودش احساس تاسف میکنه، ناله‌هاش رو مطرح میکنه. یادتون هست که به اون قسمت از ایوب نگاه کردیم که اون گفت، «میدونی؟ از مردن من متأسف میشی؟» اون داره با کی حرف می‌زنه؟ خب، داره با خدا حرف می‌زنه. حتی در یأس خودش، حتی در سیاه‌ترین لحظات خودش، در تاریک‌ترین لحظات خودش، هنوز داره با خدا حرف می‌زنه. اعتقادش به خدا، هرگز متزلزل نشد.

اون مبدل به یک بی‌خدا نشد. یک سرود فوق‌العاده‌ای وجود داره، که پشت کتاب مقدس چسبوندم. دیگه خیلی توی کلیسا خونده نمیشه. نمی‌دونم چرا. این سرود نوشته‌ی جان نیوتن هست، واعظ بزرگ پاک‌دین قرن هجدهم، و نویسنده‌ی سرود «فیض شگفت‌انگیز» و غیره.

«از خداوند درخواست کردم که در ایمان و محبت و در هر فیضی، بالنده شوم. از نجات او بیشتر بدانم، و روی او را مُجدّانه‌تر بجویم.»

کیه که هر از گاهی اینکار رو نکرده باشه؟ که بگه، «خداوند، من می‌خوام رشد کنم. می‌خوام که در ایمان، بالغ بشم. می‌خوام در خداوند قوی باشم. ایمان عظیم می‌خوام. من ایمان ضعیفی دارم. ایمان عظیم می‌خوام. به من ایمانی عظیم بده.» این یعنی چه؟ خدا چطور به چنین دعایی جواب میده؟ مواظب دعایی که می‌کنید باش، ممکنه خدا بهش جواب بده.

«او بود که به من آموخت تا اینگونه دعا کنم، و او، اطمینان دارم، که به دعا جواب داد! ولی به گونه‌ای بوده که نزدیک بود مرا به ناامیدی براند.

امید داشتم که در ساعتی مناسب، او به یکباره درخواستم را پاسخ دهد. و با نیروی جبری محبتش، گناهانم را مقهور کرده و مرا آرامی دهد.»

اون فکر کرد خدا با بخشیدن یک زندگی آرام و ساکت، توی یک خونه در فلوریدا، اون رو رشد میدهد. با لذت بردن از ثمره‌ی زحمات شخص در زمان بازنشستگی، و خرج کردن ارثیه. «به جای این، او موجب شد حس کنم که شرارت‌های قلبم را مخفی کرده، و به نیروهای خشمگین جهنم اجازه داده تا از هر طرف به روحم حمله کنند.»

این کتاب ایوب هست. «بلکه بیشتر، انگار او قصد داشت با دست خودش، اندوه مرا تشدید کند، بر روی تمام طرح‌های زیبایی که برنامه‌ریزی کرده بودم، خط کشید، و رشته‌های مرا پنبه کرد» – چیزهایی که رویم سایه می‌اندازند – «و مرا زمین‌گیر کرد.» «لرزان و گریان گفتم "خداوند، چرا اینگونه است؟ آیا این کرم را تا به مرگ تعاقب می‌کنی؟" خداوند پاسخ داد "به همینگونه است که من به دعای فیض و ایمان جواب می‌دهم. من آزمایشات درونی را به کار می‌گیرم، تا تو را از خویشتن و از غرور آزاد سازم، و طرح‌های لذت زمینی تو را در هم می‌شکنم، تا تو بتوانی همه چیز خودت را در من بیابی.»

خب، این شعری بسیار معروف از جان نیوتن هست، ولی تقریباً کتاب ایوب رو خلاصه میکنه. خدا رشته‌های اون رو پنبه کرد. خدا اون رو زمین‌گیر کرد، خدا اجازه داد که نیروهای خشمگین جهنم از هر طرف به او حمله کنند. و چرا؟ تا اون رو رشد بده؟ ایوب، در پایان کتاب، دستش رو روی دهانش گذاشته و میگه «از شنیدن گوش دربارهی تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند.» اون در درکش از اینکه خدا کیست، رشد کرده بود.

اون در ایمان رشد کرده بود. در تکیه‌اش به خداوند رشد کرده بود. ایوب در پایان کتاب، در چه وضعی قرار داره؟ آیا اون جواب همهی مصائب رنج کشیدن رو داره؟ آیا اون توضیحی برای اعتقاد به عدالت خدا داره؟ آیا میتونه کتابی در مورد اعتقاد به عدالت خدا بنویسه و ارتباط بین خدا و گناه و شر رو توضیح بده؟ نه، اون در پایان کتاب – خب، در جواب به سوال «چرا، چرا کرگردن؟» و «چرا نهنگ؟» و «چرا کروکودیل در جهان وجود داره؟» – داره میگه «من نمی‌دونم، ولی مهم نیست که من بدونم، چیزی که مهم هست اینه که خدا میدونه، و من به او اعتماد دارم. من به او اعتماد دارم. من به او تکیه می‌کنم. من به او نگاه می‌کنم. من به او واگذار می‌کنم. من

این سکوت رو حس می‌کنم، این آسودگی، این آرامی که با گذاشتن همه‌ی اینها بر دوش خداوند، به وجود میاد.» خُب، ایوب شکیبایی رو یاد گرفت، و شکیبایی خودش رو با ایمان پیش‌رونده و مداوم، ابراز کرد.

موضوع سوم. «صبر ایوب را شنیده‌اید.» ایوب یاد گرفت که ما نباید از کاری که خدا انجام می‌ده، غافلگیر یا گیج بشیم. من فکر می‌کنم ایوب در پایان کتاب، در چنین وضعیتی قرار داره. اون دیگه غافلگیر نمیشه. اون دیگه گیج نمیشه. کنجکاوم بدونم که آیا، به عنوان یک مسیحی، فکر می‌کنید که بعضی چیزها به خاطر مسیحی بودن شما، خارج از حیطه‌تون هستن؟

می‌دونید؟ اینکه این عذاب‌ها مال بی‌خدایان هست، ولی مسیحیان نه؟ خدا هرگز اجازه نمیده که یک مسیحی از یک آزمایش بخصوص، یا یک ناخوشی خاص، رنج بکشه. ایوب یاد گرفت ببینه که خدا کی هست. اون یاد گرفت که خودش رو به عنوان یک مخلوق، کسی که توسط خدا خلق شده، و در حقیقت یک چیز خیلی کوچک، ببینه.

اون دستش رو روی دهانش گذاشت. یاد گرفت ببینه که هیچ حقی برای دوستن نداره، هیچ حقی برای فهمیدن نداره، هیچ حقی نداره که خدا موظف باشه هر هدفی که در پس هر واقعهای که براش اتفاق افتاده، وجود داره رو، آشکار کنه. اون یاد گرفت تا شکیبایی خودش رو با سطرهایی از گفته‌های اشعیا باب ۵۵، ابراز کنه، وقتی که از زبان خدا گفته شد، «طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد.»

حتی موسی، می‌دونید؟ خیلی چیزها به موسی نشون داده شده بود. حجاب درونی به موسی نشون داده شده بود. قسمتی از جلال خدا به اون نشون داده شده بود.

خدا در قالبی نیرومند و شکلی آتشین به سراغ اون اومد. خدا بیشتر تورات، یعنی پنج کتاب اول عهد عتیق، رو به اون نشون داد، و با اینحال موسی در کتاب تثنیه ۳۲: ۳۲ شهادت می‌ده، «چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است.» موسی می‌تونست بگه، «چیزهایی هست که من می‌دونم.»

«چیزهایی هست که من دیدم. چیزهایی هست که من شنیدم. ولی چیزهای مخفی هم هست. چیزهای غیر قابل درک وجود داره. چیزهای مخفی وجود داره.»

مارتین لوتر اصلاح‌گر، از دِئوس آبسکُندیتوس و از دِئوس رولاتوس، یعنی خدای آشکار و خدای پنهان، صحبت کرد. خدایی هست که آشکار هست، و بعد خدایی هست که پنهان هست. پنهان

در پشت مشیتی غیر قابل تفسیر، پنهان در پشت آزمایش‌ها و سختی‌های غیر قابل درک. ایوب این رو یاد گرفت. پس ما نباید با اونچه که خدا انجام میده، غافلگیر یا گیج بشیم.

ایوب چیزی درباره‌ی شیطان نمی‌دونست. تا پایان کتاب هنوز هم برای من روشن نیست که ایوب همچنان در مورد شیطان چیزی می‌دونسته.

برای من روشن نیست که چند نفر از مقدسین در عهد عتیق از زمان ایوب به بعد، چیزی در مورد شیطان می‌دونستند. چیز زیادی در مورد شیطان در عهد عتیق وجود نداره. واضح هست که شیطان نقشی رو بازی میکنه. به عنوان مثال در کتاب ذکریا، اشاراتی به شورش در آسمان و غیره وجود داره. نیروهای شیطانی ورای تصور ما، ورای توان فهم ما. نه فقط دیوها، بلکه خود شیطان، که باید شخصاً بیاد تا خداوند عیسی رو وسوسه کنه.

بیشتر ما هرگز با شیطان روبرو نشدیم. ما فقط با یکی از کارآموزان او روبرو شدیم. همون برای ما کافی هست. اون لازم نیست به خاطر امثال من و شما، خودش شخصاً بیاد. ولی در اینجا او شخصاً اومد. پرونده‌ی ایوب رو به نوعی، شخصاً به دست گرفت. اون پوشه‌ای که اسم ایوب روش نوشته شده بود رو برداشت، تا برای وادار کردن ایوب به لعن کردن خدا، تلاش کنه.

ایوب هرگز خدا رو لعنت نکرد. اون عصبانی بود، ناامید شده بود، اون مطالبه کرد، اون غرولند کرد، و ما این رو درک می‌کنیم. ما می‌خواهیم که دلسوز باشیم، ما همه‌ی اینها رو در کتاب ایوب متوجه میشیم، اون همچنان باید در پایان کتاب از اینها توبه می‌کرد، ولی هرگز خدا رو لعنت نکرد. شیطان پیروز نشد.

می‌دونید؟ شرطی که شیطان در ابتدا میبنده، که «لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود.» خُب، ایوب این کار رو نکرد. شما رو نمی‌دونم ولی این برای من به طرز خارق‌العاده‌ای تسکین‌دهنده‌ست. خدا میتونه شما رو حفظ کنه. شما نمی‌دونید که اگر مشکلی پیش بیاد، چه عکس‌العملی نشون میدید، وقتی با شما تماس می‌گیرند و میگن سرطان دارید، و در مرحله‌ی ۳ یا ۴ یا هر چی هست. و بعد، ناگهان زندگی شما ازتون گرفته میشه و در دریایی از مطالبی که هیچوقت فکر نمی‌کردید بخونید یا سعی کنید بفهمید، شناور هستید، درباره‌ی درمان‌های احتمالی و بقیه‌ی این چیزها، و خدا میتونه شما رو حفظ کنه. شما غافلگیر نمیشین. شما جا نمی‌خورید که چنین چیزی میتونه برای یک مسیحی، یک ایماندار اتفاق بیفته، چون برای ایوب اتفاق افتاده.

ایوب، از شیطان اطلاع نداشت، ولی از لعنت کردن خدا امتناع کرد. اون استقامت کرد. بله، شکیبایی ایوب حتی در مواجهه با ضدیت شیطان. ضدیتی که در مقابل من و شماست بزرگتر از اون هست که تصور کنید. صرفاً نیروهای بی‌هدف مشیت الهی نیست. «زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهان‌داران این ظلمت»

خب، یک چیز چهارمی هست که می‌خواهم در موردش فکر کنیم و اون این هست که، ما داریم درباره‌ی صبر ایوب فکر می‌کنیم. منظور یعقوب چیه؟ و من فکر می‌کنم، بخشی از معنای اون اینه که، امکان داره ما از آزمایشی با این ابعاد عظیم، جان به در ببریم.

میشه نجات پیدا کرد. حتی میشه شکوفا شد. چقدر فوق‌العاده هست که این کتاب به چنین شکل مثبتی تموم میشه. همونطور که دفعه‌ی قبل داشتم می‌گفتم، به این معنی نیست که برای تک تک مسیحیان همینطور اتفاق میفته، اینکه پایان کار به نوعی، خوش میشه. نهایتاً پایان خوش وجود خواهد داشت، در آسمان. آسمان، مکانی برای خوشحالی و مکانی برای خوشی هست. در اونجا همه چیز به یک معنا، حل میشه.

ولی وقتی که شما با مشکلات مواجه میشین، یا اونطور که در شهر کلمبیا در کارولینای جنوبی جایی که من زندگی می‌کنم اتفاق افتاد، چند ماه پیش وقتی که یک روز صبح سیل اومد و ۱۳ تریلیون گالن آب از یک سد و از دریاچه‌ی پشت سد به بیرون ریخت، و وارد یک قسمت از شهر شد، و من بعضی از عکس‌ها رو دیدم، بعضی از فیلم‌ها رو دیدم. عکس‌های افرادی رو دیدم که آب اون‌ها رو با خودش برد.

داستان‌هایی از یک زن و شوهر و دو فرزند اون‌ها که از پنجره‌ی اتاق خواب‌شون به سمت اون طرف خیابون شنا کردن، تا از جریان شدید آب فاصله بگیرند، و اون‌ها نجات پیدا کردند. اون‌ها زنده موندند. اون‌ها به من میگن که به خاطر توانایی‌های خودشون زنده نموندند. فکر می‌کردند که می‌میرند. اون‌ها به عقب نگاه می‌کنند و میگن، «ای خداوند، از اینکه من رو حفظ کردی ممنونم. تو من رو حفظ کردی.» پطرس چی میگه؟

«که به قوت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که مهیا شده است تا در ایام آخر ظاهر شود.» محروس یا حراست شده. خب من در آزمایش خودم و در سختی خودم، اینطور هستم. خدا من رو حفظ میکنه. او دستش رو دور من حلقه میزنه و من رو نگه می‌داره، و بعضی وقت‌ها من رو به طرف سینه‌ی خودش میکشه، و در بحبوحه‌ی تاریکی به من میگه، «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.»

«صبر ایوب را شنیده‌اید.»

حالا، برگردید و دوباره از اول این کتاب رو مطالعه کنید، و از ایوب باب ۱، آیه‌ی ۱ شروع کنید.
و خداوند به شما برکت بده.